



## نیم نگاهی به کارنامه مبارزاتی شهید سید علی اندرزگو و جیهه سیف پور

# اسطوره تنها...

□□□

شهید اندرزگو پس از پایان تحصیلات ابتدایی، از آنجا که شاهد زحمات طاقت فرسای پدر برای تأمین معاش خانواده بود، برای یاری رساندن به او و کمک به اقتصاد خانواده، درس را رها کرد و نزد برادرش، سید حسن، که در بازار تهران نجاری داشت، مشغول کار شد و حدود ده سال، این کار را ادامه داد. پس از ورود به شاخه نظامی هیئت‌های مؤتلفه، از این شغل دست کشید و تا پایان عمر، مهم‌ترین اشتغال او مبارزه و فعالیت برای سرنگونی رژیم ستمشاهی بود. از آنجا که او پیوسته می‌خواست ارتباط خود را با مردم حفظ کند و در عین حال زندگی مخفی داشته باشد، به فراخور محیط و مرتب‌ترین، به شغل‌هایی چون فروش انگشتر و تسبیح، فروش داروهای سنتی، بساز و بفروشی، فرش فروشی، مرغ و تخم‌مرغ فروشی و امثال اینها هم اشتغال داشت. پوشش‌های شغلی او به حدی ماهرانه صورت می‌گرفت که حتی نزدیکان او را هم به اشتباه می‌انداخت. در اوایل سال ۴۳، در حالی که ۲۷ سال سن داشت، با معرفی شهید مهدی عراقی، برای خواستگاری به منزل حاج رضا خواجه محمدعلی رفت و دختر او را خواستگاری کرد، اما این وصلت، چند ماهی بیشتر طول نکشید و بعد از اعدام انقلابی حسنعلی منصور، فشار روی شهید اندرزگو و همسر و خانواده

شامگاه هیجدهم ماه مبارک رمضان سال ۱۳۱۶ ه.ش (۱۲۵۷ ه.ق) بود که در یکی از محلات جنوب شهر تهران، به دنیا آمد و به دلیل تقارن او با شهادت امیرمؤمنان، نامش را علی نهادند. پدرش سید اسدالله، شغل بنایی داشت و سپس به خرده فروشی در میدان شوش تهران روی آورد و زندگی فقیرانه‌ای را برای ۷ فرزندش، چهار پسر و سه دختر فراهم آورد. علی کوچک‌ترین فرزند خانواده بود.

از اوان کودکی، آثار نبوغ در وی هویدا بود. در دبستان فرخی که در نزدیکی محله‌شان بود تا کلاس ششم ابتدایی درس خواند، ولی بعد به علت فقر خانوادگی و برای کمک به معیشت خانواده، ترک تحصیل کرد و به کار پرداخت. او که نتوانسته بود تحصیلاتش را کامل کند، برای فراگیری دروس حوزوی نزد اساتیدی چون حجج اسلام بروجردی، و میرزا علی اصغر هرنندی به آموزش جامع المقدمات، تحف العقول، نهج البلاغه، فقه و اصول... پرداخت.

پس از اعدام انقلابی حسنعلی منصور، شرایط برای او به گونه‌ای فراهم شد که ابتدا مدتی به قم رفت و سپس راهی نجف اشرف شد. مدتی در عراق بود و پس از بازگشت، مجدداً در حوزه علمیه قم مشغول تحصیل شد و در محضر آیات عظام مکارم شیرازی و مرحوم مشکینی درس تفسیر و اخلاق و در محضر آقای دوزدوزانی، قوانین و لمعه را آموخت. او با نام شیخ عباس تهرانی در حوزه تحصیل می‌کرد، اما پس از مدتی به دلیل فعالیت‌هایش شناسایی شد و به ناچار لباس روحانیت را در آورد و لباس معمولی پوشید و به چیذر رفت و در مدرسه‌ای که توسط حجت الاسلام سید علی اصغر هاشمی چیذری تأسیس شده بود، پناه گرفت و به دروس حوزوی ادامه داد، اما چیزی نگذشت که مجبور شد آنجا را هم ترک کند و مدتی در افغانستان و سایر کشورهای منطقه به سر ببرد. سرانجام هم در مشهد سکونت کرد. او در مشهد در درس مرحوم ادیب نیشابوری حاضر شد و قریب به پنج سال از محضر وی استفاده کرد. همچنین در حسینیه اصفهانی‌ها در بازار سرشور هم در درس آقای موسوی شرکت می‌کرد. فهرست کتب خطی و قدیمی او که توسط ساواک ضبط شده، به خوبی نشان می‌دهد که شهید اندرزگو علاقه وافری به مطالعه داشت و تعداد کتاب‌هایی که می‌خرید، پیوسته تعجب مرتب‌ترین او را برمی‌انگیخت. وی در کنار این مطالعات، به مطالعه شعر، به خصوص اشعار مذهبی علاقه خاصی داشت و علاوه بر تحصیل، به تدریس هم مشغول بود. آموزش عربی به بعضی از محصلین در مدرسه چیذر و مساجد واقع در بازار سرشور مشهد از آن جمله است.



**از آنجا که شهید اندرزگو در نهایت پنهانکاری به فعالیت مبارزاتی می‌پرداخت و به فراخور ظرفیت کسی که در این طریق، همراهش بود، فقط گوشه‌ای از فعالیت‌های گسترده خود را با او در میان می‌گذاشت، هر کسی که ادعا کند از کم و کیف فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی وی آگاهی دارد، ادعایی بی‌اساس کرده است. اساساً شیوه بسیار دقیق و سنجیده شهید بود که سبب شد دستگاه اهریمنی ساواک با تمام امکانات و هزینه‌های گزافی که در راه شناسایی و دستگیری او صرف کرد، برای سال‌ها ناکام و سردرگم بماند.**

همسرش زیاد شد و بارها آنها را به بازجویی کشاندند و لذا این زندگی نوپا، دیری نپایید. سید علی مدت هفت سال سرگردان و بدون خانواده بود تا سرانجام با وساطت حجت الاسلام موسوی، امام جماعت مسجد چیذر و حجت الاسلام سید علی اصغر هاشمی، سرپرست حوزه علمیه چیذر و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی، به خواستگاری دختر آقای عزت الله سیل سه پور رفت تا با خواستگاری از دختر او، برای ادامه راه مبارزاتی خود، یار و یابوری همراه را اختیار کند. این ازدواج در کمال سادگی انجام شد و ثمره آن چهار پسر به نام‌های سید مهدی، سید محمود، سید محسن و سید مرتضی است.

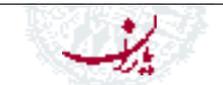
□□□

از آنجا که شهید اندرزگو در نهایت پنهانکاری به فعالیت مبارزاتی می‌پرداخت و به فراخور ظرفیت کسی که در این طریق، همراهش بود، فقط گوشه‌ای از فعالیت‌های گسترده خود را با او در میان می‌گذاشت، هر کسی که ادعا کند از کم و کیف فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و مبارزاتی وی آگاهی دارد، ادعایی بی‌اساس کرده است. اساساً شیوه بسیار دقیق و سنجیده شهید بود که سبب شد دستگاه اهریمنی ساواک با تمام امکانات و هزینه‌های گزافی که در راه شناسایی و دستگیری او صرف کرد، برای سال‌ها ناکام و سردرگم بماند و درست در لحظه‌ای که به دستگیری او اطمینان می‌یافت، با خانه تخلیه شده او روبرو می‌شد.

□□□

شخصیت شهید سید علی اندرزگو در دورانی شکل گرفت که ایران، حوادث بسیاری چون جنبش ملی شدن نفت، تغییر دولت، حکومت نظامی‌های مکرر در تهران، اعدام انقلابی کسروی و هژیر توسط سید حسین امامی و متعاقب آن اعدام وی، تبعید و بازگشت آیت‌الله کاشانی و تظاهرات‌های متعددی را که به فرمان وی و نیز فداییان اسلام صورت می‌گرفتند، اعدام انقلابی رژیم‌آرا توسط خلیل طهماسبی، تعطیلی بازار و نقش بازاریان در حرکت‌ها و مبارزات سیاسی و امثالهم را از سرگذرانده بود. سید علی از اوان زندگی، سری پرشور داشت و در محضر علما و بزرگان و در دانشگاهی به نام بازار، به خوبی با ظلم و بیاد دستگاه ستمشاهی آشنا شده بود. هنوز سیزده سال بیشتر نداشت که پس از بازگشت از سفر مشهد، در دروازه دولت تهران فریاد برآورد که، «این چه مملکتی است؟ این چه زندگی‌ای است؟ این چه نظامی است؟» به طوری که برادرش ناچار شد او را بازور به خانه ببرد. یک بار هم در خیابان اسماعیل‌بازار تهران، با فرار از دست برادرش، در ملا عام به شاه ناسزا گفت که به سبب آشنایی برادرش با یکی از مأمورین کلانتری ۶ که متوجه او شد، موضوع با عذرخواهی برادرش فیصله یافت. سید علی نسبت به فداییان اسلام و شهید نواب صفوی، ارادتی خاص داشت و در جریان مبارزات آنها قرار داشت. از سوی دیگر دارای روحیه شدید مذهبی و ظلم ستیزی بود و به همین دلیل پس از شهادت نواب صفوی، پیوسته بر مزار او حاضر می‌شد و شهادت وی، روحش را به شدت آزرده و کینه‌شاه و وابستگان او را در دلش دو چندان کرده بود.

با شکل‌گیری جمعیت‌های مؤتلفه اسلامی که خاستگاه آن،





ساواک نداده است، با خیال راحت به فعالیت‌هایش ادامه داد. در این دوران هنوز در سازمان مجاهدین خلق از پذیرش مارکسیسم زرمزه‌ای شنیده نمی‌شد. سید علی اندرزگو از ایام گذشته و از جلسات مذهبی مسجد هدایت و مکتب توحید و... با احمد رضایی آشنایی داشت و اسلحه و مهمات و کمک‌های مالی بسیاری را به سازمان مجاهدین رساند و در تسریع حرکت مسلحانه نقش شایانی داشت. پس از لورفتن مجید فیاض که از شاگردان درس عربی او در مدرسه چیذر بود و پس از دستگیری محمد مفیدی که سلاح را از شهید اندرزگو تحویل می‌گرفت، نام شیخ عباس تهرانی و نیز محل اختفای اسلحه‌ها بر ساواک آشکار شد. ساواک به سراغ پدر زن شهید رفت و همراه او، برای دستگیری سید علی عازم قم شدند. سید به سفری تبلیغی رفته بود و در بازگشت با شاه‌امای قوی، متوجه می‌شود که خانه تحت کنترل است. او با ترغیبی عجیب وارد خانه می‌شود، دست همسر و فرزندش شاه‌اماش را می‌گیرد و

به تهران می‌آید و در منزل یکی از دوستان قدیمی اش سکونت می‌کند. او پس از سه روز با تغییر چهره و قیافه به قصد خروج از کشور به مشهد می‌رود. در آنجا با کمک دوستان و هم‌زمان، از جمله آیت الله واعظ طیبی، از طریق زاهدان به افغانستان می‌رود، اما آنجا را برای اقامت خانواده‌اش مناسب نمی‌بیند و برمی‌گردد و در مشهد ساکن می‌شود. او اولین کاری که می‌کند درست کردن شناسنامه جعلی برای خود، همسر و فرزندش است. از آن روز به بعد نام او سید حسین حسینی می‌شود. ساواک طی طرحی اعلام کرده بود که مشخصات مستأجرین باید توسط صاحب‌خانه‌ها به شهربانی‌ها اعلام شود. لذا او با کمک دوستانش در کوچه بازار سرشور، خانه کوچکی می‌خرد و در آنجا ساکن می‌شود. یکی از فعالیت‌های او در مشهد این بود که در عین حال که به شدت از سوی ساواک تحت تعقیب بود، افرادی را که پس از ضربه‌های ساواک، به سازمان مجاهدین، متواری شده بودند، سازماندهی می‌کرد. دکتر حسین حسینی، شهید اندرزگو سابق، این بار فعالیت‌های خود را به آن سوی مرزها نیز کشاند و سفرهای متعددی به لبنان و پایگاه‌های فلسطینی کرد و توسط نیروهای مذهبی در سازمان الفتح و با کمک جلال الدین فارسی آموزش دید.

در سال ۴۹، ۵۰ که نشانه‌های انحرافات فکری در سازمان مجاهدین ملموس و تکیه بر فقر در مبارزه و تحلیل‌های طبقاتی و پرداختن به زیر بنای اقتصادی بارزتر شد، شهید اندرزگو که شامه‌ای قوی و تفکری اصیل و دینی داشت. از آنها کناره‌گیری کرد و در فهرست افرادی قرار گرفت که سازمان مجاهدین نیز قصد کشتن آنها را داشت. این مسئله فشار بار مبارزاتی را روی شانه‌های او سنگین‌تر کرد.

در شهید اندرزگو در بیایی از توکل موج می‌زد و در سخت‌ترین شرایط با تمسک به حبل‌المتین ذکر، خود را از مملکه‌ها رهایی می‌بخشید. او که در استفاده به جا و به موقع از پوشش‌های مناسب، نهایت پنهانکاری را انجام می‌داد، با رعایت کامل رازداری و ایفای نقش‌های مختلف و با استفاده ماهرانه از لجه‌های محلی گوناگون، جعل در اسناد و مدارک، داشتن کانال‌های قوی و گسترده ارتباطی مجزا، توانست قریب به پانزده سال، یکی از مخوف‌ترین سازمان‌های امنیتی را حیران نگه دارد. او بسیار پایبند مسائل دینی و مهربان و خوشرو بود و لحظه‌ای از کمک به افراد تهیدست دریغ نمی‌کرد. با آنکه در طول زندگی مبارزاتی، مبالغه‌گفتی پول در اختیارش بود، به یک زندگی ساده و معمولی، قناعت می‌کرد. او لحظه‌ای از خودسازی غافل نبود و وظایف خویش را فراموش نکرد.

سرانجام این اسوه مبارزه و مقاومت در شب نوزدهم رمضان سال ۵۷، هنگامی که برای افطار به منزل حاج اکبر صالحی می‌رفت، توسط مأموران ساواک که در کمین وی نشسته بودند، به رگبار گلوله بسته شد و به این ترتیب زندگی یکی از اعجاب‌انگیزترین اسوه‌های مبارزه و مقاومت به پایان رسید.

سید علی اندرزگو که مقدمات دروس حوزوی را قبل از اعدام انقلابی منصور فرا گرفته بود، بهترین راه را تغییر لباس دانست و لذا عازم قم و در حوزه علمیه مشغول به تحصیل شد و با نام مستعار شیخ عباس تهرانی به زندگی مخفی خود ادامه داد. عکس‌های تکثیر شده که در اختیار ادارات ساواک و شهربانی‌ها بود، با لباس شخصی بود و لذا شناسایی او در لباس روحانی، بسیار دشوار بود.

در سال ۱۳۴۷، رژیم تصمیم می‌گیرد در قم سینمایی بسازد. شیخ عباس تهرانی با جمع کردن طلاب و مراجعه به بیت مراجع تقلید از جمله آیت‌الله گلپایگانی و ایراد سخنرانی در منزل آنها، به این اقدام اعتراض می‌کند. به رغم تلاش‌های او، سینما ساخته می‌شود تا اینکه گروهی به نام عباس آباد، با کمک شهید اندرزگو، سینما را منفجر می‌کنند. با این کار، پرونده جدیدی با عنوان شیخ عباس، در ساواک قم گشوده و گزارش‌هایی به مرکز ارسال می‌شود. شیخ عباس تهرانی با کمک یکی از دوستانش به مدرسه علمیه چیذر که تازه افتتاح شده بود می‌رود، البته با لباس معمولی. او مدتی در آنجا تحصیل کرد و مجدداً در روز نیمه شعبان و در مراسمی، ملبس به لباس روحانیت شد و مثل یک طلبه معمولی به تبلیغ و تدریس پرداخت، روضه‌های خانگی را قبول کرد، به منبر رفت، امام جماعت مسجد رستم‌آباد شد و با دعوت شخصیت‌های روحانی حوزه علمیه قم از قبیل مرحوم آیت‌الله مشکینی به عنوان طلبه‌ای فعال شهرت یافت.

شهید اندرزگو در نهایت پنهانکاری و هم‌زمان با تحصیل و تدریس در حوزه علمیه چیذر، به مبارزه خود نیز ادامه داد. او در این دوران با محمد مفیدی ارتباط گرفت و با تأمین اسلحه و دادن اطلاعات، در سازماندهی تشکیلات حزب‌الله شرکت کرد. محمد مفیدی پس از اعدام انقلابی تیمسار طاهری دستگیر شد و شهید اندرزگو با نهایت هوشیاری و به موقع، به قم رفت و هنگامی که متوجه شد محمد مفیدی درباره او اطلاعاتی به



**در سال ۴۹، ۵۰ که نشانه‌های انحرافات فکری در سازمان مجاهدین ملموس و تکیه بر فقر در مبارزه و تحلیل‌های طبقاتی و پرداختن به زیر بنای اقتصادی بارزتر شد، شهید اندرزگو که شامه‌ای قوی و تفکری اصیل و دینی داشت. از آنها کناره‌گیری کرد و در فهرست افرادی قرار گرفت که سازمان مجاهدین نیز قصد کشتن آنها را داشت. این مسئله فشار بار مبارزاتی را روی شانه‌های او سنگین‌تر کرد.**

هیئت‌های مذهبی و بازار تهران بود و متولیان آن از مبارزین سال‌های دور بودند و بعضی هم با شهید نواب صفوی و جمعیت فداییان اسلام همکاری و آشنایی داشتند و با اخذ نظر موافق حضرت امام، فعالیتشان را شروع کرده بودند، سید علی هم که در بازار تهران در مغازه برادرش به صندوق سازی اشتغال داشت، به هیئت شهید حاج صادق امانی که یکی از هیئت‌های تشکیل دهنده مؤتلفه بود، راه یافت و در پخش اعلامیه‌های امام و روحانیت به فعالیت پرداخت. شخصیت معنوی و مبارزاتی شهید امانی تأثیر به‌سزایی در ادامه راه او داشت و سید علی را به سوی فعالیت‌های مخفی سوق داد. او در درس میرزا علی اصغر هرنندی با شهید صفار هرنندی و شهید بخارایی آشنا شد و با آنها ارتباط تشکیلاتی برقرار کرد و به عنوان رابط شهیدان بخارایی، صفار هرنندی و نیک‌نژاد با شهید صادق امانی وارد عمل شد و در شاخه نظامی به فعالیت پرداخت.

در کمیته مرکزی هیئت مؤتلفه تصمیم گرفته شد که حسنعلی منصور، نخست‌وزیر وقت، اعدام شود. او طرح لایه ننگین کلبیتولاسیون و عنصر خود فروخته مورد حمایت انگلیس و آمریکا و مجری سیاست‌های غرب بود. مسئولیت‌ها تقسیم شدند. قرار شد عده‌ای مسئولیت شناسایی را به عهده بگیرند، عده‌ای سلاح تهیه کنند و عده‌ای هم مجری حکم باشند. نقش شهید اندرزگو این بود که اگر گلوله‌های شهید بخارایی به منصور اصابت نکرد، او کار را تمام کند. مجریان طرح، در شب اول بهمن سال ۱۳۱۶ ه. ش. مصادف با هفدهم رمضان در منزل شهید صفار هرنندی گرد آمدند و برای آخرین بار طرح عملیات را مرور و اسلحه‌ها را بررسی کردند. آنها قطعه‌نامه‌ای تهیه و نوارهایی را به عنوان وصیتنامه، پر کردند که متأسفانه پس از دستگیری آنها به دست مأمورین شهربانی افتاد و پس از پیروزی انقلاب هم اثری از آنها به دست نیامد.

در روز اول بهمن، در ساعت ۱۰ صبح، حسنعلی منصور در آستانه ورود به مجلس شورای ملی، توسط شهید محمد بخارایی از ناحیه شکم و گلو مورد اصابت گلوله قرار می‌گیرد. گلوله سوم در اسلحه محمد بخارایی گیر می‌کند و او دست به فرار می‌زند، اما روی زمین یخزده می‌لغزد و مأمورین او را دستگیر می‌کنند. پس از بازجویی از نزدیکان شهید بخارایی، شهید نیک‌نژاد و شهید صفار هرنندی دستگیر می‌شوند و نام حاج صادق امانی و شهید سید علی اندرزگو نیز مطرح می‌گردد. شاه شخصاً فرمان پیگیری و دستگیری این دو تن را صادر می‌کند. سرانجام حاج صادق امانی، محمد بخارایی، مرتضی نیک‌نژاد و رضا صفار هرنندی به اعدام و بقیه به حبس ابد و عده‌ای هم به زندان‌های کوتاه مدت و طولانی محکوم می‌شوند. سید علی نیز غیباً به اعدام محکوم و زندگی مخفی و مبارزات طولانی و پانزده ساله او آغاز می‌شود. از آن زمان به بعد تعقیب گسترده و شدید سید علی اندرزگو توسط مأموران ساواک، شهربانی‌ها و مرزبانی‌ها آغاز شد و تمام اعضای خانواده و او همسرش، مورد بازجویی‌های مکرر و شکنجه و آزار قرار گرفتند. در این بین بودند افرادی که شایهتی با عکس سید علی اندرزگو داشتند که به تعداد زیاد تکثیر و به همه شهرستان‌ها ارسال شده بود. یکی از این افراد، محمد رضا شریفی است که به علت نشستن در کنار مغازه نجاری در گلپایگان دستگیر شد. سید علی به شکلی بسیار ماهرانه تغییر چهره و لباس می‌داد و با استفاده از اسامی و شناسنامه‌های مختلف به چاهای گوناگون، از جمله عراق و سوریه مسافرت می‌کرد. او چندین بار در عراق به ملاقات امام رفت و سپس به ایران بازگشت.

در تیر ۱۳۴۶ یکی از جاسوسان رژیم که در صف مبارزان قرار گرفته بود، توانست بسیاری از آنها را به مسلخ بکشاند. او گزارش داد که سید علی به تازگی از عراق برگشته و با خود اعلامیه امام درباره وقایع خاورمیانه را آورده است. به دنبال این گزارش خانه‌های برادر و دایی سید علی که نشانی آنها در گزارش جاسوس ساواک آمده بود، بازرسی شد و رفت و آمدها تحت مراقبت قرار گرفت، ولی باز هم ساواک ناچار شد به عجز خود در شناسایی و دستگیری شهید اندرزگو اعتراف کند.